

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1394/02/08



موضوع: فرق استهلاک و استحاله

مسئله هفتم سید طباطبایی یزدی قدس الله نفسه الزکیه می فرماید: «تفرق الاجزاء بالاستهلاک غیر الاستحاله و لذا لو وقع مقدار من الدم فی الکَرّ و استهلاک فیه حکم بطهارته لکن لو أخرج الدم من الماء بآله من الآلات المعده لمثل ذلک عاد الی النجاسه بخلاف الاستحاله فانه اذا صار البول بخاراً ثم ماءً لا. یحکم بنجاسته لانه صار حقیقه أخرى نعم لو فرض صدق البول علیه یحکم بنجاسته بعد ما صار ماءً». دیروز اصطلاح انقلاب و استحاله را بحث کردند سید، گفتیم این اصطلاحات معروف فقهاء است. و اصطلاحات در متن روایات نیامده است. المعروف عند الفقهاء است و فقهاء هم اینها را تعریف کرده اند. دیروز یک تعریفی گفتیم طبق شرح سیدنا الاستاد و آن این بود که استحاله تبدیل حقیقت است و انقلاب تبدیل عنوان است. در ادامه می فرمایند: استهلاک که عبارت از تجزیه اجزاء اولیه یک موجود یا به عبارت دیگر تجزیه ملکولهای یک شیء و مندن آن و مستهلک شدن آن در درون جسم دیگر. یک قطره خون داخل یک کَرّ از آب ریخت و تجزیه شد دیگر خونی دیده نمی شود منحل شد در آب. این می شود استهلاک. که گفته بودیم استهلاک فناء موضوع است در موضوع دیگر. می فرماید استهلاک غیر از استحاله است. برای اینکه استحاله تبدیل حقیقت است و استهلاک تفرق اجزاء است و تجزیه است. نتیجه این می شود که اگر استهلاکی که موجب تطهیر شده است مثل استحاله که موجب تطهیر است، در این قسمت فرق ندارد. اما اگر فرض کردیم که اجزاء متفرقه حل شده یک شیء به توسط استهلاک دوباره برگردد جمع شود به حالت اولی برگردد، قطره خونی که در آب حل شده بود فرض کنیم برگشت دوباره جمع شد و آن شکل قبلی را پیدا کرد. می گوید در این صورت طبیعتاً حکم به نجاست می شود چون عین آن نجس برگشته. اما در استحاله فرض کردیم حقیقتی به حقیقت دیگری متبدل شد و بعد از تبدل ماهوی فرض کردیم تبدل حاصل شد و

طهارت به وجود آمد آنگاه آن مستحیل و آنکه استحاله شده به حالت اولی برگشت مثال می زند می گوید آب که بخار می شود براساس بیان سید استحاله می شود. بخار آب نیست و حقیقت دیگری است اما اگر بخار برگشت و درست آب شد دیگر نجاست بر نمی گردد. چون حقیقت دیگری بود به نام بخار بعد حقیقت از نو به وجود آمد به نام آب. دیگر نجاستی نیست تا برگردد. این فرق بین استحاله و استهلاك بود.

موارد مثال است و موضوعات نه فتوی

چند نکته تکمیلی: نکته تکمیلی اول که در این موارد به طور کل فتوا اعلام نمی شود، موضوعات است، در موضوعات تقلید نیست و واجب العمل نیست، موضوع است ولو خبره بگوید. موضوع است. فتوا نیست که دلیل فتوا شاملش بشود. بنابراین پس از که گفتیم موضوعات است ما یک قدم توانستیم دغدغه خاطرم را رفع بکنیم که مشغول بشود ذهن ما که این آب بخار می شود انقلاب است یا استحاله است یا استهلاك است. نکته دوم هم این شد که بحث کردیم دقیقاً گفتیم استحاله و استهلاك و انقلاب از عناوین و موضوعاتی است که فهم و درک آن دقت می خواهد. آن فهم ابتدایی و بسیط و ساده عرف کافی نیست. نکته سوم گفته شد مثالی که زده شده است آب و بخار ما بحث کردیم که اینجا استحاله نیست، تبدل ماهیت به عمل نیامده. از متخصص و کارشناس هم سوال کردیم و بعد نتیجه ای خود ما اعلام کردیم که آب تبدل به بخار که بشود استحاله و تبدل ماهوی نیست. در مجموع یک قاعده اصطلاحی داریم می گوئیم لا مشاحه فی الاصطلاح و لا منازعه فی المثال. درگیری و نزاع درباره مثال اهمیتی ندارد. اختلاف در مثال و اصطلاح است. معنای تحقیقی استحاله را هم می فهمیم و استهلاك را هم می فهمیم و انقلاب را هم می فهمیم. اما در یک مثالی شبهه داریم بعضی از آراء می گوید این استحاله است بعضی ها می گوید این انقلاب است لا مشاحه فی الاصطلاح و المثال. و اما نقدی که اینجا است این است که مثال هایی را که سید فرمودند که استحاله بشود و استهلاك و دوباره برگردد، این به تعبیر امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه مجرد فرض است. چون استهلاك بعد از که فناء موضوعی پیدا بکند دوباره به حالت اول برگردد یک امکان عقلی ممکن است داشته باشد. مجرد فرض است. مثالی که مجرد فرض باشد در بحث فقهی جا ندارد، بروید در معقولات بحث کنید. یا استهلاك شده است یا نشده، اگر استهلاك شده ذرات تمام شده برگشت آن از نظر عادی بلکه عقلی یک امکان عقلی خیلی ضعیف ولی امکان عادی و وقوعی ندارد لذا قابل بحث نیست. اما معنای استهلاك و استحاله را که فهمیدیم در فرق بین این دو مورد نیاز به این اثر ندارد فرقی از لحاظ قلمرو به دست می آید. قلمرو استهلاك جایی است که شیء نجس در شیء طاهری مثل آب کثیر یا مثل تراب و بیابان مستهلك بشود. شیء نجسی در درون شیء طاهری عظم الجثه مندرک بشود. استحاله این است که یک شیء به شیء دیگری در اثر گردش روزگار یا عواملی تبدل هویت پیدا کند که در مثال ما چوب خاکستر بشود. فرق این دو مورد هم مفهومی درک می کنیم و هم از لحاظ قلمرو. بحث فرق بین استحاله و استهلاك که معلوم شد، در ادامه اش یک نکته ای را اشاره می کند که قابل توجه است.

عرق نجس العین

می فرماید: «و من ذلک یشهر حال عرق بعض الاعیان النجسه أو المحرمه مثل عرق لحم الخنزیر أو عرق العذره أو نحوهما فانه ان صدق علیه اسم الصادق و کان فیہ آثار ذلک الشئ و خواصه یحکم بنجاسته أو حرمته و ان لم یصدق علیه ذلک الاسم بل عدّ حقیقه أخرى ذاک اثر و خاصیه اخرى یكون طاهراً و حلالاً». از این باب مثال می زند مثال را همانطور که گفتم در حالت تردید دنبال می کند که مثال است، خودتان بروید تشخیص بدهد. تشخیص موضوع دست خودتان است. اگر متخصص هستید و در آن موضوع تخصصی دارید تشخیص دادید در حد اطمینان رسیدید برایتان اعتبار دارد. اگر هم خودتان تخصص در آن موضوع ندارید از اهل خبره سوال کنید، برایتان مطمئن را گفتند اعتبار دارد. و آن این است که عرق لحم خنزیر یا عرق عذره که نجس است اینها که متصاعد بشود و بعد برگردد در حالت برگشتن جزء آن آب بدن لحم و جزء آن آب آن عین نجس به حساب می آید صدق می کند اسم آب لحم خنزیر و رطوبت عذره یا صدق نمی کند، تابع صدق اسم است. اگر صدق بکند پس استحاله نیست برگردد استحاله ای در کار نبوده، محکوم به نجاست است. اگر صدق اسم نکند استحاله شده و برگردد شئ دیگری است محکوم به طهارت است از لحاظ قاعده. از باب مثال باید بگوییم که در مورد عرق نجس العین قطعاً هم احتیاط لزومی و هم قاعده بر اساس تحلیل وجدانی بخار یا عرقی که از جسم خنزیر که نجس العین است برخیزد دوباره برگردد ولو ملکولها فاصله پیدا کند و لو ترکیب کم و زیاد بشود این جزء همان خنزیر است و از خارج نیامده، تقریباً می توانیم بگوییم که از لحاظ حقوقی قاعده این بود که صحت استناد دارد. این را هم عرف و هم علم مستند می کند که عرق لحم خنزیر. صحت استناد به لحم خنزیر دارد و محکوم به نجاست است. در این رابطه ما بحثی نداریم و الله هو العالم. و می توانیم اعلام بکنیم که عرق لحم خنزیر و عرق عذره که متصاعد بشود برگردد عرف هم صدق اسم را اعلام نکند محکوم به نجاست است بلا اشکال.

عرق خمر و مسکر

«و اما نجاسه عرق الخمر فمن جهة أنه مسکر مائع و کل مسکر نجس»، درباره عرق لحم خنزیر متن گفت که تردید داریم که صدق اسم بکند یا صدق اسم نکند. اما درباره عرق خمر از جهت اینکه مسکر است و کل مسکر نجس است، و عرق مسکر هم مسکر است، از آن جهت دیگر استحاله شده باشد یا نشده باشد محکوم به نجاست است.

سوال:

پاسخ: درباره موضوعات و احکام مکرر گفته ایم اینها جزء اولیات بحث فقه استدلالی است که وظیفه فقهاء استنباط احکام و بعد فتوا است. اما تشخیص موضوع وظیفه فقهاء نیست و اگر یک موضوعی را تشخیص بدهد و برای عامی اعلام بکند فتوا نیست. اما ممنوع نیست، ولی حدش به اندازه عامی است می تواند یک موضوع را تشخیص بدهد یا اهل خبره در آن

موضوع باشد یا به خبره مراجعه کند.

سوال: ممکن است در این مطلب که از صحت استناد استفاده کردیم از صحت حمل هم استفاده کنیم.

پاسخ: اگر خواستیم قضیه را حمله کنیم می شود ولی فعلاً شکل قضیه حمله نیست یک اثر است یک موثر است داستان صحت استناد به میان است. اثر و موثر صحت استناد دارد.

مسئله هشتم

مسئله هشتم: «اذا شك في الانقلاب بقى على النجاسة» اگر یک جایی شک در انقلاب کردیم مقتضای اصل چیست؟ سیدنا الاستاد قدس الله نفسه الزکیه و سید الحکیم و ظاهر امر این است که می فرمایند: اگر شک در انقلاب بکنیم طبیعتاً اصل عدم انقلاب است که استصحاب نجاست است و استصحاب نجاست می شود. خود اصل انقلاب را جدای از استصحاب هم می توانیم یک اصل عقلایی اعلام کنیم نه استصحاب. چون اصل عقلایی ما این بود که عناوینی که دارای اثر شرعی هستند باید احراز بشود اگر احراز نشد برای عنوان مشکوک اثر شرعی مترتب نمی شود. شک در انقلاب می شود مساوی با عدم انقلاب.

سوال:

پاسخ: عنوان انقلاب براساس مبنا و براساس اختصاص به همان یک مورد که انقلاب روی آن ثبت شده. همان جا اگر شک در انقلاب بکنیم اصل عدم انقلاب است. و موضوع که انقلاب است از آن عمل و تبدل استخراج شده، در حقیقت اثر مترتب است بر تبدل عنوان که آن تبدل عنوان را اسمش را گذاشتیم انقلاب. بنابراین اثر شرعی مترتب است بر تبدل عنوان و تبدل عنوان را اسمش را گذاشتیم انقلاب. اثر شرعی مترتب است منتها آن عنوان یک عنوان فقهی نیست و روایی نیست بلکه اصطلاح فقهاء است.

مطهر ششم ذهاب ثلثین و ادله آن

مطهر ششم عبارت است از ذهاب ثلثین فی العصیر العنبی. یک مسئله ای است بسیار قابل توجه که در میان مباحث آن قواعدی استفاده می کنیم. بعضی از فروعاً مثلاً مصداق هم نداشته باشد ولی طرح مسئله و تنظیم آن و به بار نشانیدن آن قواعد و فن استنباط را برای شما می آموزد که استفاده کنید. الان ذهاب ثلثین مصداق آن هرچند کم باشد. ذهاب ثلثین

یکی از مطهرات است آن هم در عصیر عنبی. شیخ انصاری قدس الله نفسه الزکیه می فرماید: ذهاب ثلثین در مورد عصیر عنبی از مطهرات است اجماعاً و نصاً و فتواً. یک نفر مخالف که از فقهاء است فتوا داده ولی یک نفر است آن هم ابن حمزه است در کتاب وسیله فتوا بر خلاف داده [1] و فتوای ایشان چون خلاف اجماع و آن هم یک نفر و معلوم به اجماع صدمه نمی زند. اما نصوص در حد استفاضه که قطعاً است اگر نگوییم در حد تواتر اجمالی. که اگر عصیر عنبی غلیان پیدا بکند و بعد از آن ذهاب ثلثین بشود تطهیر به عمل می آید. مدرک آن کتاب وسائل جلد هفده باب یک و دو و سه از ابواب اشربه مجرمه. در این سه باب نصوصی آمده است در این رابطه که اگر مراجعه کنید عدد نصوص در حدی است که ادعای تواتر بعید نیست. و اما فتواً که شیخ فرموده است جای بحث ندارد، به طور کل فتوای فقهاء بر این است که ذهاب ثلثین موجب تطهیر می شود. چرا فتوا در برابر اجماع می آوریم؟ اجماع بحث علمی است، یک وقتی رأی موافق است از لحاظ قواعد ولی در مقام فتوا احتیاط می کند و نظر نمی دهد. لذا اجماع در مقام توافق آراء است، فتوا تجمع یا تراکم یا اتحاد فتوا اعتبارش بالاتر از اجماع است. لذا کلام و نظر شیخ طوسی در نهاییه اعتبارش بالاتر از بیان ایشان در مبسوط است. مبسوط کتاب استدلالی است و نهاییه کتاب فتوایی است. فتوا فقیه تمام سیر ادله را کامل می کند در مقام فتوا بین و بین الله حجت تمام می شود آنگاه فتوا اعلام می کند. بنابراین هم تکرار نیست و هم اتحاد در فتوا بالاتر از اجماع یا اتحاد در آراء است. لذا شیخ انصاری می فرماید اجماعاً و نصاً و فتواً. این مطهر ششم خصوصیتی دارد مثلاً سه تا خصوصیت دارد که بحث مفصلی می طلبد.

[1] الوسيله، ابن حمزه، ص 365.